

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که بر مجنون بعد از آنکه آفاقه پیدا کرد قضای نمازهای فوت شده ایام جنون واجب نیست، منتهی در جایی که جنون قهری است مسلم مسئله همینطور است اما اگر جنون اختیاری شد، آیا در جنون اختیاری یا به تعبیر فقها «اذا كان الجنون من قبل نفسه»، یعنی اگر جنون به سبب فعل خود انسان باشد، آیا اینجا هم باز قضاء واجب نیست یا شاید در اینجا قضا واجب باشد؟

مفتاح الکرامه از هفت هشت مورد از کتابهای فقهی متقدمین نقل کرد بر اینکه قضا در اینجایی که بسبب من فعل باشد اینجا هم واجب است، حتی مرحوم شهید در کتاب ذکری بعد از اینکه فرمود: اگر عقل مکلف «لو زال بفعل من نفسه» قضا واجب است فرمود: «و قد اُفتی الاصحاح» و تقریباً ادعای اجماع شده بر اینکه در این فرض قضا واجب است.

در مقابل اینها مرحوم سبزواری در ذخیره است و ایشان ابتدا تردید کرده در وجوب قضا در این فرض. صاحب مصابیح میگوید: اگر زوال عقل «بفعل من نفسه» باشد و تقصیری در کار باشد یعنی ایشان فعل من نفسه را دو قسم می کند: یک وقت یک کسی کاری را انجام می دهد و نمی داند این منجر به جنون می شود تقصیری نیست. اما یک وقتی هست می داند که منجر به جنون می شود، بفعل من نفسه که می داند منجر به جنون می شود، اینجا تقصیر در این شخص وجود دارد. صاحب مصابیح میگوید اینجا صدق فوت می کند و این شخص «فوت الصلاة»، نماز را تفویت کرده و چون صدق فوت در اینجا محرز است در نتیجه اینجا قضا بر این شخص واجب است.

دیدگاه صاحب مصابیح الظلام

ما طبق کلام آقاوحید بهبهانی در مصابیح باید فعل من نفسه را بگوئیم دو قسم است:

1. یک جایی که در آن تقصیر هم وجود دارد و آن جایی است که می داند منجر به جنون می شود.

2. در جایی هم که تقصیر وجود ندارد نمی دانسته منجر به جنون می شده ولی شده، می گوید در جایی که نمی دانسته و تقصیری نیست، اسناد فوت را نمی شود به این شخص داد که فوت الصلاة، اما در جایی که تقصیر وجود دارد اسناد فوت را می شود به او داد و لذا قضا در اینجا واجب است.

غیر از مسئله تفویت، صاحب مصابیح میگوید: در جایی که بتقصیر من، یعنی جایی بفعل من و تقصیر من است از «ما غلب الله» خارج است، خودش این عمل را بر سر خودش آورده «لیس مما غلب الله» و چون «لیس مما غلب الله» لذا باید قضا

کند. پس صاحب مصابیح در اینجا به صورت قاعده کلی می‌گوید اصل اولی در اخلاص بالفریضه، «ثبوت القضاء و التدارک إلا أن يكون مما غلبه الله» است. از آن طرف اصل اولی در «ما غلب الله» عدم وجوب القضا است.

بنابراین صاحب مصابیح مجموعاً دو دلیل می‌آورد، در آنجایی که بتقصیر منه است: (1) یکی اینکه صدق فوت می‌کند و می‌شود فوت را به این شخص اسناد داد، (2) دوم اینکه می‌گوید این آدمی که خودش دارویی خورده و می‌دانسته منجر به جنون می‌شود مع ذلک خورده، این ممّا غلبه الله نیست تا مشمول عدم وجوب القضا بشود، این شخص حتماً باید قضا کند.

ارزیابی

آنچه موضوع برای قضاست فوت است، اما اینکه این فوت باید استناد به خود شخص داشته باشد و این شخص تفویت کرده باشد دلیلی ندارد، مثلاً اگر کسی که قبل از وقت می‌خوابد نوم مستوعب للوقت است تا آخر وقت هم خواب است اینجا نماز فوت می‌شود اما نمی‌توانیم بگوئیم تفویت کرده، خوابش بُرد، قبل از وقت خوابید، یک وقت کسی می‌خوابد تا نمازش فوت بشود بعید نیست که این تفویت به او استناد دارد، ولی کسی که می‌خوابد و بعد از وقت بیدار می‌شود نماز فوت شده، همه فقها می‌گویند نوم مستوعب للوقت را باید قضا کند. می‌گوئیم ولو این نوم اختیاری باشد اما نمی‌گویند این آدم تفویت کرده، فوت الفریضة واقع شد.

بنابراین فوت الفریضه داریم که موضوع قضا است، یک قیدی می‌خورد که ممّا غلبه الله نباشد، یعنی فوتی که ممّا غلبه الله شد از موضوع ادله قضا خارج می‌شود و این روشن است؛ یعنی یک امری بر انسان عارض بشود که خارج از اختیار اوست مثل همین جنون. ما گفتیم به ادله ما غلبه الله در نوم نمی‌شود تمسک کرد ولو مرحوم خوئی فرمودند نوم همیشه بقاء غیر اختیاری است و به آن آیه هم تمسک کردند که ما استدلال ایشان را اشکال کرده و گفتیم نوم علی قسمین است: اختیاری و غیر اختیاری.

ولی نکته‌ای که وجود دارد این است که ما وقتی از حیث صناعی ادله را کنار هم قرار می‌دهیم یک دلیل ادله وجوب قضاست، می‌گوید «اقض ما فات»، آنچه فوت می‌شود. دلیل دیگر می‌گوید «ما غلبه الله»، «ما غلبه الله فلا قضاء فیه»، ما یک وقتی هست که می‌گوئیم این «ما غلب الله فلا قضاء فیه»، در موضوع ادله قضا تصرف کرده و می‌گوید اگر یک فوتی مستند به خدای تبارک و تعالی شد لا قضاء فیه، الآن این آدمی که جنون دارد، جنونش از هر طریقی که آمده، این فوت مستند به جنون است و جنون خودش ممّا غلبه الله است، لذا لا قضاء فیه؛ یعنی ما می‌گوئیم ما غلبه الله تصرف می‌کند در موضوع ادله قضا و می‌گوید هر فوتی موضوع قضا نیست، فوتی که لیس ممّا غلبه الله موضوع برای برای قضا است.

اما یک وقت می‌گوییم نه، این تصرف در موضوع نمی‌کند، فوت موضوع قضا است و این ما غلبه الله می‌گوید اگر یک حالی مثل اغماء یا جنون ممّا غلبه الله یعنی فقط استناد به خدا دارد، اینطور حاصل شد اینجا قضا واجب نیست.

بیان اول

بیان اول یک بیان بسیار روشن و واضحی است که بگوئیم ما غلبه الله می‌آید موضوع ادله قضا را تفسیر می‌کند؛ یعنی حکومت بر آن دارد و تضییق می‌کند حکومت به نحو تضییقی و می‌گوید هر فوتی موضوع برای وجوب قضا نیست، فوتی که استناد به خدا دارد موضوع برای وجوب قضا نیست، مجنون، مغما علیه، فوتش استناد به خدا دارد و لذا اینجا قضا واجب نیست که از باب حکومت وارد شویم.

بیان دوم این است که بگوئیم یک دلیل می‌گوید «اقض ما فات»، دلیل دیگر می‌گوید اگر «ما غلبه الله» باشد آنجا قضا واجب نیست، اما این دلیل نمی‌آید در موضوع او تصرف کند؛ یعنی بگوئیم ممکن است یک جایی فوت استناد به خود آدم داشته باشد، یعنی این تفویت کرده، می‌دانسته اگر بخواهد خوابش می‌برد و نماز نمی‌خواند، می‌دانسته اگر این مایع را بخورد مست می‌شود، سکران برای او می‌آید، تفویت مستند به خود این شخص است، اما با این حال قضا هم برایش واجب نباشد، چرا؟ چون در آن غایت این تفویت، یعنی نتیجه‌ای که از این تفویت حاصل شده ما غلبه الله است که البته این بیان با آن بیانی که قبلاً در ما غلبه الله داشتیم کمی تفاوت پیدا می‌کند.

ما قبلاً به تبع شیخ انصاری گفتیم ما غلبه الله، یعنی «ما یستند إلی الله» است. ما غلبه الله یعنی اینکه اختیار مکلف در آن هیچ نقشی ندارد، آنچه فعل مکلف نیست، اینها را می‌گفتند. بعد اینجا این حرف صاحب مصابیح که اینجا خودش این دارو را خورده و می‌دانسته که به جنون منتهی می‌شود پس «لیس مما غلبه الله»، ما غلبه الله آن است که اختیار مکلف در آن نقش نداشته باشد، اختیار خودش اینجا نقش داشته پس «لیس مما غلبه الله»، اما اگر روی بیان دوم بگوئیم ما غلبه الله یعنی حتی در آن فعلی که یک اختیار مائی از مکلف هم وجود دارد، اولاً مکلف به اختیار خودش این مایع را خورده و ثانیاً، می‌دانسته منجر به جنون می‌شده، اما آن حالت ما غلبه الله است و ثالثاً، تفویت هم به خود مکلف استناد داده می‌شود.

اما اینها کافی نیست چون بالأخره آن نتیجه ما غلبه الله است و شارع می‌گوید اگر در یک جا ولو فوتی باشد ولو استناد به مکلف هم داشته باشد اما بالأخره نتیجه‌او ما غلبه الله باشد اینجا قضا واجب نیست که ما اصلاً نیائیم بگوئیم از اول دو شق می‌شود، «إما أن یستند إلی المكلف تماماً و إما أن یستند إلی الله تماماً»، این اگر شد مسئله خیلی واضح است اگر ما اینطوری بیان کردیم می‌گوئیم بسیار خُب، اینجا حرف صاحب مصابیح درست می‌شود، در جایی که جنون به فعل من نفسه است و تقصیر دارد هم بلا اشکال اسناد فوت به مکلف است و هم لیس مما غلبه الله است.

بنابراین بیان‌هایی که قبلاً در ما غلبه الله داشتیم بر همین اساس است. این بیان به این معناست که ما غلبه الله بر ادله قضا حکومت دارد؛ یعنی می‌گوید فوتی که مستند به خداست موضوع قضا نیست، اما در بیان دوم می‌خواهیم بگوئیم ولو فوت مستند به خود انسان است (که در بیان اول اگر فوت مستند به خود انسان باشد قضا دارد)، اما این ما غلبه الله نمی‌آید ادله قضا را تقسیم کند، بلکه کار به نتیجه دارد و می‌گوید اگر حالت حالتی است که غلبه الله، اینجا تخصیص می‌خورد از ادله قضا، ولو به فعل من نفسه و اختیاری باشد، تقصیر باشد، اسناد تفویت به این هم ممکن است، عرفاً می‌گوییم خودش دارو خورده دیوانه شده، خودش قضا را تفویت کرده، باز ما غلبه الله اینجا تخصیصاً جاری است.

می‌گوئیم شارع می‌گوید: حتی در جایی که تفویت مستند به خود شما هم شد، آن حالت نهایی‌اش اگر صدق غلبه الله کرد. یک وقتی هست که حوصله ندارید و نمازتان قضا می‌شود اینجا هیچ کدام از عناوین ما غلبه الله نیست، اما إغماء، جنون، حتی سلس البول اینها همه ما غلبه الله است؛ یعنی اگر یک فعلی که خصوص نتیجه‌اش استناد به خدا داشت و به میدان آمد ادله‌ی قضا تخصیص می‌خورد، بعد اینجا تخصیصاً مخصص ادله قضا می‌شود. البته ظهور اولیه ما غلبه الله در همان مطلب اول است.

ما دو بیان فنی عرض کردیم و روی هر دو دقت کنید، ولی ظهور اولی از باب حکومت است، ما غلبه الله یعنی در جایی که فوت استناد به شخص داده نمی‌شود، فوت مستند به خدای تبارک و تعالی است. اگر این را گفتید در ما نحن فیه می‌گوئیم فوت اینجا مستند به خدا نیست، خودش دارو خورده و جنون پیدا کرده، پس ادله ما غلبه الله خارج است. آنچه ظاهر از ادله است همان بیان اول است و بیان دوم هم به عنوان یک احتمال اینجا ذکر کردیم شاید کسی بگوید بیان دوم اظهر از بیان اول است، ولی نه، ظاهر این است که همان بیان اول اظهر است. تا اینجا حرف صاحب مصابیح حرف تمامی است.^[1]

تا اینجا ما حرف مشهور را قائل می‌شویم. امام خمینی در متن تحریر تفصیل ندادند بین اینکه این جنون بفعل من نفسه باشد یا غیره باشد. صاحب ریاض باز از همین طرفداران کسانی است که می‌گوید در جایی که بفعل من نفسه است در اینکه قضا واجب است یا نه، تردید داریم. صاحب ریاض می‌گوید: شمول عموم ادله قضا در ما نحن فیه غیر معلوم است، که کسی من قبل نفسه اگر جنون را برای خودش به وجود آورده اینجا ادله قضا جاری است و قضا برایش واجب است، غیر معلوم است «إذ موضوعه من صدق علیه الفوت»؛ موضوع وجوب قضا فوت است و فوت کجاست؟ «لیس إلا من طوب بالاداء»؛ کسی که مطالبه به ادا بشود و ادا را انجام ندهد.

بعد می‌گوید: این کسی که جنون من قبل نفسه پیدا کرده و می‌داند این دارو او را دیوانه می‌کند، آن را خورد و دیوانه شد، آیا اینجا طوب بالاداء درست است؟ شارع می‌گوید اداء نماز بخوان؟ شارع نمی‌تواند بگوید اداء نماز بخوان، طوب بالاداء درست نیست. حال که درست نیست لا یصدق الفوت و در نتیجه قضا در اینجا واجب نیست.

اشکال بر صاحب ریاض

جواب صاحب ریاض این است که اگر ما باشیم و ادله قضا این فرمایش تمام است، موضوع ادله قضا فوت است، فوت هم در جایی است که مطالبه بالاداء ممکن باشد، اما الآن فرض ما این است که غیر از ادله قضا یک «ما غلبه الله» داریم که این ما غلبه الله، فوت را تفسیر کرده و می‌گوید: اگر فوت استناد به خود مکلف داشت قضا واجب است. بعد لازمه تفسیر این است که مطالبه ادا در اینجا، شأناً ممکن است، اما در دیوانه‌ای که جنونش قهری است، مطالبه ادا «لا شأناً و لا فعلاً» امکان ندارد، اما در آدمی که جنونش اختیاری است و می‌توانست این کار را نکند، تقدیراً مطالبه بالاداء اینجا ممکن است.

بنابراین تفسیری که ما غلبه الله می‌کند می‌گوید اگر فوت مستند به خود مکلف شد یجب القضاء، اینجا هم فوت صدق می‌کند؛ چون اداء تقدیری در اینجا قابل مطالبه است؛ زیرا اگر این مایع را نخورده بود می‌شد اینجا مطالبه فی الاداء کرد، اداء تقدیری یا شأنی، ملاکی، لذا این جواب از فرمایش صاحب ریاض است.

محقق همدانی می‌گوید: نه، مجنون قضا ندارد مطلقاً، چه قهراً و چه بفعل من نفسه.

ارزیابی دیدگاه صاحب مصابیح الظلام و محقق همدانی

ما تا اینجا با این بیانی که در تحلیل کلام صاحب مصابیح گفتیم، گفتیم اینجا مجنونی که جنون بفعل من نفسه باشد، فوت استناد به او دارد و قاعده کردیم. هنری که صاحب مصابیح به کار برد این بود که آمد یک قاعده‌ای پایه‌گذاری کرد، قاعده «الاصل وجوب القضاء» در اخلال بالاجزاء و الشرائط مگر در جایی که منشأ اخلال ما غلبه الله باشد. این یک فرمایش فنی بسیار خوبی است منتهی «إلا» را ولو احتمال تخصیص هم می‌دهد در کلام صاحب مصابیح که حرفی از حکومت نزده، ما هم روی ظاهر کلام ایشان تخصیص را مطرح کردیم.

عبارت ایشان این است: «إن الأصل في الإخلال بالفريضة ثبوت القضاء والتدارك إلا أن يكون الله سبحانه غلب عليه»^[2]، این «إلا» ظهور در تخصیص دارد که ما بیان تخصیص را عرض کردیم، اما روی بیان دقیق که گفتیم حکومت است و شاید صاحب مصابیح هم اگرچه کلمه «إلا» آورده ولی مرادش حکومت باشد، نتیجه این است که ما غلبه الله برای ادله قضا حکومت دارد و می‌آید تفسیر کرده و می‌گوید: فوتی که مستند به خداست موضوع قضا نیست و فوتی که مستند به خودتان هست موضوع قضاست. در اینجا نیز فرض این است که این جنون موجب فوت شده و این فوت مستند به خود این انسان است،

خودش بتقصیر منه این را به وجود آورده است.

در نتیجه آنجایی که جنون بفعل من نفسه و بتقصیر منه باشد طبق این قاعده قضا واجب است، اما اینکه مرحوم همدانی می‌گوید: ما کاری نداریم که این خودش نقش داشته یا نه؟ این مطلب را قبلاً هم عرض کرده بودم، جنون حالتی است که از اختیار انسان خارج است، اغماء حالتی است که از اختیار انسان خارج است، این جنون و اغماء مما غلبه الله است، اطلاق ما غلبه الله می‌گوید اگرچه فوت و تفویت هم صدق کند و فوت استناد به این شخص هم داشته باشد اما اینجا قضا واجب نیست، تخصیص می‌شود. طبق کلام مرحوم همدانی تخصیص می‌شود.

این دو بیان یکی حکومت و یکی تخصیص، مرحوم همدانی راهی غیر از تخصیص ندارد، می‌گوید ما غلبه الله تخصیص زده، خواه فوت استناد به این شخص داشته باشد یا نداشته باشد، اگر ما غلبه الله شد اینجا قضا واجب نیست. اما عرض کردیم چون لسانش لسان حکومت است می‌گوئیم ما غلبه الله یعنی «ما یستند إلى الله»، پس آن فوتی که موضوع برای ادله قضاست «ما یستند إلى الشخص» است.

بنابراین در اینجا باید یک تعلیقه بر این کلام امام در تحریر زد که مرحوم امام می‌فرماید: «و لا یجب قضاء ما ترکه الصبی فی زمان صباه و المجنون حال جنونه»، باید اینجا بگوئیم: «إلا أن یكون بفعل من نفسه»؛ اگر جنون اختیاری شد. البته فرض این است که یکی دو سال در حال جنون بوده و بعد افاقه پیدا می‌کند در اینجا باید قضا کند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . نکته: در گذشته پیرامون شمول «ما غلبه الله» نسبت به جاهل بحث کردیم. گفتیم جهل مستند به خود انسان است قاصراً کان أم تقصيراً، استناد به خود انسان داده می‌شود، اینجا بین اینکه جهل عذر است و جهل مما غلبه الله نباید خلط بشود. شما اگر ما غلبه الله را به معذوریت معنا کردی، می‌گوئید جاهل قاصر هم از ابرز مصادیق عذر است و جاهل قاصر معذور است، اما اگر ما گفتیم روایت بحث معذوریت را نمی‌کند، درست است که دارد «فاله اولی بالعذر»، اما موضوع روایت عذر نیست بلکه موضوعش ما غلبه الله است، ما غلبه الله شامل نسیان نمی‌شود، شامل جهل مطلقاً نمی‌شود، شامل اکراه و اضطرار نمی‌شود، اما شامل اغماء، جنون، سلس البول می‌شود.

[2] . مصابیح الظلام، ج، ص: 371.